



# سایه مرغ پیشکشی

چند برش از سیاحت سیمرغ در ساحت سینمای ایران

گزارش مسعود میر روزنامه‌نگار

آنقدر از بال گشودن سیمرغ در افتتاحیه و روی شانه نشستن اش در مراسم اختتامیه جشنواره فیلم فجر نوشته‌ام و خواننده‌ها بد که دیگر این نشست و برخاست، شده کلیشه؛ اما راستش در کشف احوالات آنچه به عنوان نماد و البته جایزه جشنواره فیلم این مملکت ساخته می‌شود، حاشیه و نکته کم نیست. این متن تلاش کرده تا مسیر سیمرغ و نه شکار چیان و حسرت به دل هایش را مرور کند؛ مسیری که نه از ابتدا و آغاز جشنواره فیلم فجر که بعد از سپری شدن دوران کودکی آن، شروع شد و حالا که شما مهمان این کلمات هستید، به تکامل و بلوغ رسیده‌است.



۱

## لوح، پیدایش شد

«دومین جشنواره فیلم فجر» و بعد هم همان تاریخ همیشگی برگزاری جشنواره فیلم فجر به سال ۱۳۶۲ و در پایین هم، آرم جمهوری اسلامی ایران. این همه تدارک فلزی (شما بخوانید زرین) بر گزار کنندگان جشنواره فیلمی بود که بالاخره بعد از دوره اولش، به این نتیجه رسیدند که جشنواره باید برگزیده داشته باشد و برگزیده‌ها باید جایزهای بگیرند. دوره سوم هم همین لوح زرین‌ها تدارک دیده شد با این فرق که آرم «الله» به بالا منتقل شد و در تکه فلزی پایین نوشته شد: سومین جشنواره فیلم فجر...



۲

## سیمرغ، نیکو بر می خیزد

سال ۱۳۶۷ است؛ پوتین جنگ، از روی قلب سرزمین بر داشته شده و در زمستان آن سال، به سیاق همه تصمیم‌های مملکتی، قرار است رویش و زایش و زندگی، در رأس امور باشد. وضعیت پسا جنگی، معنای ساخت و ساز و اوج گرفتن دوباره می‌دهد و حالا به جای گلوله، قرار است گل‌های زخمی اقتصاد و فرهنگ دوباره شکوفا شوند. این دست فرمان در آتمسفر جشنواره فیلم فجر، مساوی می‌شود با هم آغوشی سنگ و شیشه و البته برخاستن سیمرغی که پس از آن، نماد جشنواره شد و تا به امروز هم ماندگار است. این ضیافت بلور و سیمرغ جان گرفته در نهانش، مهم‌ترین جایزه ملی سینمایی کشور در سال‌های بعد از جنگ تا به امروز است؛ همان که پر کشیدنش بر دوش اهالی سینما اعتبار بوده و افتخار و البته هزار و یک قصه مهم هم در این بال‌زن‌ها و در دست آرم گرفتن‌ها، نجوا شده و پنهان مانده...



۳

## لانه سیمرغ، طلا می شود

آن سنگ سیاه که سیمرغ، رویش بال می‌گشود عوض شد؛ جشنواره به دوره نهم رسید و لانه سیمرغ به نیکویی طلاکوب شد و جلا یافت. تادوره بیستم جشنواره- همان زمان که ترانه ۱۵ سال داشت- هم این طلارنگ زیر پای سیمرغ استمرار داشت.



نگاه

## آیین و آینه

جشنواره فیلم فجر از آیین‌های باقی‌مانده جشن‌های پیروزی انقلاب و دیرپا ترینش است؛ جشنواره‌ای که امسال وارد چهل و یک سالگی شده است. جشنواره‌ای که متولی‌اش دولت ولی مخاطبش ملت هستند. به لحاظ ششویه برگزاری، فیلم فجر قطعاً مردمی‌ترین فستیوال سینمایی جهان است. قاعده بازی البته چیز دیگری است، ولی فیلم فجر در گستره نمایش، قواعد خودش را دارد. قاعده بازی این چنین است که جشنواره، اگران عمومی نیست؛ و پرتیرینی است برای عرضه بهترین‌ها که در مدت زمانی مشخص و در سانس‌هایی محدود، فرصتی برای دیده شدن فیلم‌ها ایجاد می‌کند. مخاطب جشنواره‌ها در هیچ جای دنیا، مخاطب عام به مفهوم گسترده و کلانش نیست. مخاطبان جشنواره‌ها منتقدان، روزنامه‌نگاران، فعالان صنعت سینما و علاقه‌مندان جدی سینما هستند. فستیوال از مثلث زورنالیست‌ها، آرتیست‌ها و سینه‌فیل‌ها انرژی و رونق می‌گیرد. تماشاگر عادی به خاطر ظرفیت محدود و دشواری‌های فیلم‌دیدن در جشنواره و ایستادن در صف و... بیشتر از اینکه مخاطب جشنواره باشد، خبرهای جشنواره را دنبال می‌کند. شهروند عادی احیاناً در حال رفتن به سر کارش، از رادیو می‌شنود که فلان فیلم در فستیوال با استقبال مواجه شده یا در روزنامه مطلبی می‌خواند که نتیجه‌اش ماندن نام اثر در ذهن برای تماشاچی احتمالی‌اش در اگران عمومی است. فیلم‌ها در مرحله بازاریابی و اگران با تأکید بر حضور و موفقیت‌هایشان در جشنواره‌ها، توجه تماشاگران را به‌سوی خود جلب می‌کنند. نتیجه اینکه، مرز میان حضور در جشنواره و اگران عمومی رعایت می‌شود. در مورد جشنواره فیلم فجر اما این مرز هرچه می‌گذرد بیشتر نادیده گرفته می‌شود؛ طاهران این راه باید به حساب ویژگی‌های فیلم فجر گذاشت. رخدادی که برای آن گزار کنندگانش، حضور گسترده مردم اهمیت دارد؛ همانطور که در طول این سال‌ها جشنواره برای مردم اهمیت داشته.

از همین حضور مردمی است که مفهوم صف جشنواره معنا پیدا می‌کند و نوشتارهای می‌سازد. جشنواره فیلم فجر را با صف‌های طولانی‌اش به‌خاطر می‌آوریم. یکی از آن نشانه‌های حسرت روزگار خوش سپری شده و افسوس «چه جشنواره‌ای داشتیم»، از همین خاطره صف‌ها می‌آید. تا سال‌ها این روایت میان علاقه‌مندان سینما پذیرفته شده بود که برای دیدن نسخه کامل فیلم‌ها، باید آنها را در جشنواره تماشا کرد؛ ضمن اینکه در دهه‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ جشنواره فجر، در کمبود سرگرمی و هیجان، یکی از معدود آیین‌های جمعی طبقه متوسط شهری بود. سال‌هایی که دیدن فیلم تازه مهرجویی یا کیمیایی در جشنواره یک اتفاق مهم محسوب می‌شد. در دهه ۱۳۶۰ و حتی دهه ۱۳۷۰ فیلم‌ها خارجی حاضر در جشنواره هم با استقبال مواجه می‌شدند. تصویر صف طولانی مردم مقابل سینما عصر جدید در جشنواره ششم که خیلی‌هایشان در حال مطالعه کتاب «تار کوفسکی» یا یک احمدی، در انتظار تماشا می‌ایستاده بودند، امروز سوررئالیستی به‌نظر می‌رسد، ولی در آن سال‌ها کاملاً طبیعی بود. سینما و جشنواره به‌عنوان آیینی جمعی در همین دوره تثبیت شد. ایستادن در صف‌های طولانی جشنواره از زمانی باب شد که ملت عادت به ایستادن در صف داشتند. دهه ۱۳۶۰ دهه صف‌های طولانی برای خرید هر چیزی بود؛ از شیر، گوشت، مرغ و برنج تا روزنامه‌های کیهان و اطلاعات. ایستادن در صف یکی از عادت‌های این دهه بود و بخشی از سبک زندگی مردم. صف جشنواره هم یکی از همین صف‌ها بود و نشانه‌ای آشکار از اقبال عمومی نسبت به رخدادی دولتی. چنان‌که در گذر ایام و با فاصله گرفتن از دهه ۱۳۶۰، بساط بیشتر صف‌ها برچیده شد، ولی صف جشنواره با برجا ماندن، فیلم‌ها و فیلمسازان نسل‌های مختلف آمدند و رفتند ولی سینمای ایران ماند با جشنواره‌ای که مهم‌ترین سرمایه‌اش فقط سینماگران که مخاطبان بودند.

جشنواره‌ای با این میزان قدمت و پیشینه و اهمیت، نباید با هر تغییر بدی‌بینی شخم بخورد و طوری بر گزار شود که انگار زمان به عقب بازگشته و در بهمن ۱۳۶۱ در حال برگزاری نخستین دوره‌اش است. جشنواره‌ای بعد از این همه سال و انواع و اقسام آزمون‌وخطاها، باید به ثبات در شیوه برگزاری رسیده باشد. البته که متولی جشنواره فیلم فجر دولت است و این دولت مستقر است که نمود سیاست‌های فرهنگی‌اش را در فجر جست‌وجو می‌کند؛ این راه‌می‌دانند که البته تفاوت روگردان دولت‌ها هم طبیعی و بدیهی است. مشکل از جایی شروع می‌شود که جشنواره فیلم فجر در کلیات و ساختار، بی‌قاعده عمل می‌کند؛ ساختاری که قاعده‌تأیید از آمدن و رفتن دولت‌ها متأثر شود و وقتی دائم چنین اتفاقی می‌افتد، می‌شود مدعی شد که جشنواره‌ای با این میزان قدمت و اهمیت، دست‌کم در مواردی، بی‌ساختار است.

درباره جشنواره‌ای صحبت می‌کنیم که در دوره‌های بخشی از جوازیش به سلیقه دبیر وقت حذف می‌شود و به‌محض تغییر مدیریت، به زوال قبلی بازمی‌گردد؛ جشنواره‌ای که زمانی آینه تمام‌نمای سینمای ایران بوده و از دوره‌ای تبدیل به و پرتیرین بخشی از این سینما شده است. این‌ها همه ویژگی‌های فیلم فجر و خصایص جشنواره‌ای است که با تمام فراز و نشیب‌هایش، هر سال در بهمن‌ماه سینمای ایران را آنتیتر یک کرده است. جشنواره‌ای که با روایت دهه ۴۰مه برگزاری‌اش، می‌توان آنچه در این ۴۰سال بر فضای فرهنگی، اجتماعی و حتی سیاسی کشور گذشته را هم حکایت و بازخوانی کرد. از روزگاری که جشنواره پنجم زیر آتش بمباران و موشک‌باران بر گزار شد تا تغییر مسیر حاصل از تحولات گسترده انتهای دهه ۱۳۶۰ که نمودش در جشنواره‌های نهم تا یازدهم قابل مشاهده بود و از روزگار روزنامه‌های تند سیاسی که جشنواره هجدهم حال‌وهوای جامعه سیاسی شده را انعکاس داد و... هر جشنواره داستانی دارد و هر داستان خرده روایت‌هایی که با کنار هم گذاشتن‌شان می‌توان به یک کلیت رسید؛ این کلیت می‌تواند تکمیل‌کننده بخشی از تصویر و تصور فرهنگ و هنر این سرزمین هم‌اکنون این سال‌ها باشد.

سرزمین هر ساخته می‌شود و تصویری که شکل می‌گیرد و تصویری که هر سال و تحت هر شرایطی برپا می‌شود. جشنواره‌ای که آشنایه سیمرغ است و سوسدای پرواز را با صف و خاطره و سیاست و فرهنگ و اجتماع معنا می‌بخشد. جشنواره فجر فقط محلی‌سرای نمایش ۱۰ روزه فیلم‌ها و محملی برای گرد هم آمدن سینمایی‌ها و سینمادوستان نیست؛ روایت فراز و نشیب‌های این سال‌ها هم هست و حکایت دوره‌های مختلف نقلی است از آنچه در سپهر فرهنگی اجتماعی این سال‌ها گذشته است.

جشنواره‌ای که حالا چهل و یکمین دوره آن بر گزار شده، نیازمند نقد و تحلیل است و تحلیل در فضای صفر و صدی، مأموریتی است غیرممکن. ایستادن در جایی دور از ستایش بی دلیل و نکوهش بی منطق، افاق مطلوب و منصفانه‌ای است.



۵

## هیس... خروس زری

سال ۱۳۹۱ است و سی و یکمین دوره جشنواره فیلم فجر، بیش از اینکه فیلم‌های حیرت‌انگیزی داشته باشد، جایزه‌ای تعجب برانگیز دارد. سیمرغ آن سال، ناگهان در یک انتحار ضد هنری، تبدیل به خروس شد. هر حرف اضافه درباره بدسلیقگی و اجرای ایده ساخت یک سیمرغ سه‌بعدی در آن سال، از میزان تأسف و شگفتی ماجرا کم نمی‌کند. سیمرغی که قرار بود از قفس لوح بلورین آزاد شده باشد با یک کالای بدقواره و زشت، به چنان دست‌انویز خنده‌دار و بی‌هوده‌ای بدل شد که سال بعد ساخت سیمرغ به خارج از کشور منتقل شد تا شاید سیمرغ فجر، خروس زری از آن درب‌ناید.



۶

## سیمرغ نگو، بگو کریستال چک

کارگاه‌های بلورسازی جنوب پایتخت، بالاخره به اعتبار و نام کریستال‌های چک باختند. دیگر آن گزارش‌ها درباره ساخت معتبرترین و درخشان‌ترین جایزه سینمایی کشور در کارگاه‌های پسر آفر و کیم تهران به خاطر سر برده بودند تا در سی و دومین دوره جشنواره فیلم فجر، کریستال‌های مرغوب و اروپایی از راه بر سنده؛ همه راضی بودند، چون این سیمرغ‌های اروپایی هر چه بودند لاقل سیمرغ بودند، نه پرنده‌ای دیگر.



۷

## سیمرغ عربی

دوره سی و هفتم جشنواره فجر نزدیک شده بود. یک گزارش مطبوعاتی اما در آستانه برگزاری جشنواره به علامت سؤال‌های بسیاری درباره سیمرغ پاسخ داده؛ گزارشی که جریان‌سازی‌اش سبب شد تا ساز و کار تولید و سفارش سیمرغ‌ها در دوره بعدی جشنواره فجر دگرگون شود، اما ماجرای سیمرغ دوره سی و هفتم را هم بر اساس حرف‌های دبیر اجرایی آن سال جشنواره فیلم فجر در گزارش مذکور بخوانید که از این قرار بود: «متأسفانه امکان تولید سیمرغ‌های جشنواره با کیفیت مدنظر ما در داخل کشور وجود ندارد و به همین دلیل، کار ساخت سیمرغ‌ها را به یک کارگاه کریستال‌سازی در دبئی سفارش داده‌ایم». سیمرغ‌هایی که آن سال هر کدام شان ۹۰۰ درهم امارات آب خورد و البته گروهی هم برای تحویل گرفتن این سیمرغ‌های سفارشی به امارات سفر کردند. بعد از آن گزارش و آن اتفاقات بود که ساخت سیمرغ در دوره سی و هشتم جشنواره، به هنرمندان شناسنامه‌دار عضو کارگروه صنایع دستی کشور واگذار شد.

۸

## سیمرغ؛ قصه الوان پرواز

سیمرغ فجر تنها نشان سینمایی و سمبل معرفی یک جشنواره فیلم در دنیا نبوده که در سال‌های مختلف دستخوش تغییرات جزئی در طراحی و ساخت شده است، اما حالا شاید زمان آن فرا رسیده باشد که سیمرغ ملی ما بعد از گذر از آسمان تغییرات تازمان بر برگزاری جشنواره فیلم فجر، به یک فرم ثابت و البته هنر مندانه در ساخت برسد. قصه الوان سیمرغ دیگر باید برای همیشه یکسان شود. شاید این سیمرغ‌ها هم دیگر به مرحله‌ای رسیده‌اند که مثل شیر ونیز و خرس برلین لاقل در فرم به‌استراحتگاه ثابت تکیه بزنند.



۴



## سیمرغ دوبل

دوره بیست و یکم جشنواره فیلم فجر، هم پاکوب طلائی سیمرغ عوض شد و هم بلورش. سیمرغ بلورین در ضخامت بلور سنگین تر شد و زیره‌اش برای حفظ همان بلور دوبل شده تغییر کرد تا سیمرغ در حال بال‌زدن از خانه به زمین سقوط نکند.